



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۸/ اردیبهشت/ ۱۳۹۵

موضوع کلی: مقصد اول - اوامر

مصادف با: ۲۹ رجب ۱۴۳۷

موضوع جزئی: اجزاء - مقام دوم - اجزاء در قاعده طهارت

جلسه: ۱۰۰

سال هفتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

همانطور که قبلاً بیان شد یکی از اصول و قواعدی که مسئله اجزاء در آن مورد رسیدگی قرار می‌گیرد «اصالة الطهارة» است. قبل از بررسی این مسئله اجمالاً در مورد مفاد این قاعده و روایاتی که قاعده طهارت از آنها استنباط شده توضیحی داده شد. در جلسه قبل بیان شد که برداشت مشهور از روایات، متفاوت با نظر محقق خراسانی می‌باشد. یعنی مشهور از روایاتی مثل «کل شی طاهر حتی تعلم انه قدر» قاعده طهارت را استفاده می‌کنند و در مواردی که علم به عنوان غایت بیان شده است آن را مبین خصوصیت موضوع می‌دانند. یعنی غایت که همان علم باشد حاکی از آن است که موضوع یعنی «کل شی» عبارت است از «کل شی شک فی طهارته و نجاسته». طبق نظر مشهور از این روایات طهارت واقعیه به دست نمی‌آید. همچنین دال بر استصحاب هم نمی‌توانند باشند بلکه در واقع شارع می‌خواهد بگوید: «کل شی شک فی طهارته و نجاسته طاهر ظاهراً حتی تعلم انه قدر» تا زمانی که یقین به نجاست آن شی پیدا شود.

نظر محقق خراسانی

لکن محقق خراسانی عقیده دارد «طاهر» در این روایت به معنای طهارت واقعی است یعنی مغیبی در این روایت «کل شی طاهر» است و مقصود از «طاهر» طهارت واقعی است لذا مفاد روایت این است: «طاهر بالطهارة الواقعیة حتی تعلم انه قدر». نکته‌ای که ایشان بر خلاف مشهور از روایات قاعده طهارت استفاده می‌کنند این است «حتی تعلم انه قدر» غایت است و دال بر استصحاب و «کل شی طاهر بالطهارة الواقعیة» نیز طهارتش استمراری دارد، ظاهراً، تا زمانی که یقین به نجاست پیدا شود. پس هر شی طهارت واقعی دارد ولی این طهارت واقعی ظاهراً مستمر است تا زمانی که یقین به نجاست پیدا شود. طبق این بیان، شیء به عنوان اولی خودش طهارت واقعی دارد و این طهارت استمرار دارد تا زمانی که علم به نجاست پیدا شود. لذا «حتی تعلم» به عنوان غایت قرار داده شده. طبق نظر محقق نایینی^۱ و برداشتی که ایشان از کلام محقق خراسانی دارند؛ «حتی تعلم انه قدر» دال بر استصحاب طهارت است، ولی صدر روایت یعنی «کل شی طاهر» دلالت بر قاعده طهارت می‌کند. به عبارت دیگر «کل شی طاهر» که مغیبی است طهارت واقعی را برای هر شی در این عالم ثابت می‌کند، ولی اگر در بقاء این طهارت واقعی شک کردیم طبق دلیل آن را ظاهراً استمرار می‌دهیم تا یقین به خلافش حاصل شود.

^۱ فوائد الاصول ج ۴ ص ۳۶۷

در روایات استصحاب نیز قریب به این مضمون بیان شده یعنی در روایت آمده: «لا تتقض الیقین ابدًا بالشک و انما تنقضه بیقین آخر یا انقضه بیقین آخر».

طبق نظر محقق خراسانی مغیی عبارت است از طهارت واقعی که بعد از برخورد شیء طاهر با یک نجس، آن طهارت از بین می رود و شیء تبدیل می شود به نجس واقعی. اما اگر موضوع ملاقات یک شیء طاهر با یک شیء نجس نباشد، یعنی اگر مکلف شک در بقا طهارت آن شیء بکند می تواند ظاهرا طهارت آن شیء را استمرار ببخشد و تا زمانی که یقین به خلافتش حاصل نشده آن را طاهر بداند.

پس مطابق نظر محقق خراسانی این روایات بر قاعده طهارت نیز دلالت دارند. هر چند بعضی معتقدند که محقق خراسانی صرفا امکان استفاده قاعده را از این روایات مطرح نموده، ولی از ظاهر کلمات ایشان و توضیحاتی که شاگردان ایشان از جمله محقق نایینی دادند بر می آید که این روایات هم مستند قاعده طهارت می باشند و هم مستند استصحاب طهارت.

حق در مسئله

در مورد دو نظریه ای که بیان کردیم چه بسا نظر مشهور به واقع نزدیکتر باشد. برای توضیح بیشتر در مفاد روایت می گوئیم: مشهور می گویند مقتضای روایت این است: «کل شیء شک فی طهارته و نجاسته فهو طاهر حتی تعلم انه قدر» چون غایت، علم و یقین به نجاست است، این حاکی از آن است که منظور از شیء، مطلق شیء نیست؛ بلکه «شیء شک فی طهارته و نجاسته» است. به علاوه مقصود از شک در مشکوک الطهارة و النجاستة شک اصطلاحی نیست. بلکه منظور هر چیزی است که یک دلیل معتبر بر طهارت یا نجاست آن نداریم؛ یعنی یا دلیل محکمی پیدا نکردیم یا روایتی وجود ندارد که تکلیف این شیء را برای مکلفین معین کرده باشد. لذا اگر گفتیم شک در اینجا به معنای اعمی است که هم شامل شک اصطلاحی و هم شک به معنای «عدم وجود الامارة المعتبرة علیه» می شود؛ نتیجه اش آن است که حکمی که بیان شده در واقع حکمی است که طریقیّت ندارد، یعنی دیگر نمی تواند ناظر به موضوع خودش باشد. زیرا اگر ناظر به موضوع خودش باشد باید آن را از بین ببرد و همانطور که می دانید حکم نمی تواند موضوع خودش را از بین ببرد. اما اگر این حکم طریقیّت داشته باشد، معنایش این است که هر چند مکلف طریقی به سوی واقع ندارد ولی با این حکم و با این قاعده می تواند به واقع برسد. در حالیکه خود این حکم با این قاعده قربانی می شود. یعنی قاعده طهارت در واقع دنبال این است که بگوید: اگر برای مکلف راهی به سوی واقع نبود که بفهمد چیزی نجس است یا طاهر، شارع حکم می کند به طهارت. البته نه از این باب که قصد جعل طهارت واقعی را داشته باشد بلکه می خواهد بگوید فعلا تا زمانی که علم به نجاست پیدا نکردید در هر چیزی که شک به نجاست داشتید این را طاهر ظاهری بدانید. همانطور که مشخص است، فرق زیادی است بین اینکه بگوئیم: «کل شیء طاهر» یعنی طهارت ظاهری یا بگوئیم منظور جعل طهارت واقعی برای یک شیء است. این مقصود نیست، زیرا «کل شیء طاهر» یعنی هر چیزی که نمی دانید طاهر است یا نجس، برای شما طاهر است تا زمانی که علم به نجاست آن پیدا کنید.

لذا غرض از این روایت این نیست که یک طهارت واقعی استفاده شود بلکه مقصود اثبات یک طهارت ظاهری است.

پس «کل شیء طاهر حتی تعلم انه قدر» در واقع می خواهد بگوید هر چیزی ظاهرا طاهر است و این طهارت استمرار دارد تا زمانی که علم به نجاست پیدا شود.

حال نکته ای که در ما نحن فیه وجود دارد این است که آیا قاعده یا دلیلی می تواند متضاد قاعده طهارت باشد و آن را از بین ببرد؟ یعنی معنای این روایت مانند مشهور این است: «کل شی شک فی طهارته و نجاسته فهو طاهر ظاهراً». حال اگر دلیلی بگوید: «الدم نجس» آیا معارض با «کل شی طاهر حتی تعلم انه قدر» است، یا اگر دلیلی بگوید: «اگر شی طاهر با شی نجس ملاقات کند نجس می شود» منافات با «کل شی طاهر ظاهراً» دارد یا منافات ندارد؟

ظاهراً منافاتی ندارند، زیرا اگر گفته می شود «الدم نجس» منظور یک نجاست واقعی است یا اگر گفته می شود «المتنجس نجس» این ناظر به نجاست واقعی است، ولی اگر گفته می شود «کل شی طاهر حتی تعلم انه قدر» این طهارت یک طهارت ظاهری است. پس منافاتی بین این دو نیست، البته این بر فرض این است که حکم ظاهری را بپذیریم و بگوییم حکم شرعی بر دو قسم است یک حکم واقعی و یک حکم ظاهری به این صورت که از طرف شارع این دو حکم به دو جعل مستقل جعل شده اند. بنابراین «کل شی طاهر» اشاره به طهارت ظاهری دارد اما «الدم نجس» یا اینکه «هر متنجسی نجس است» هیچ منافاتی با «کل شی طاهر» ندارند. زیرا آن دو دلیل ناظر به نجاست واقعی هستند.

معنای طهارت ظاهری

با توجه به اینکه مشخص شد «کل شی طاهر»، طهارت ظاهری را اثبات می کند لازم است منظور از طهارت ظاهری نیز مشخص شود. یعنی منظور از اینکه روایت «کل شی طاهر حتی تعلم انه قدر» به معنای «کل شی شک فی طهارته و نجاسته طاهر ظاهراً حتی تعلم انه نجس» می باشد چیست؟ آیا مقصود این است که همان آثاری که بر طهارت واقعی مترتب می شود بر طهارت ظاهری مترتب می شود؟ آثاری مثل خواندن نماز با لباس مشکوک الطهارة یا وضو گرفتن با آب مشکوک الطهارة را دارد یا اینکه هیچ کدام از آن آثار بر طهارت ظاهری حمل نمی شود؟ اگر بگوییم هیچ یک از آن آثار بار نمی شوند، در اینصورت جعل طهارت ظاهری چه فایده ای دارد. یعنی اگر شک در طهارت و نجاست نمودیم حکم به طهارت ظاهری آن می کنیم اما با این طهارت کاری نمی توانیم انجام دهیم، یعنی نه می توانیم نماز بخوانیم و نه استفاده های دیگری کنیم. در اینصورت باید قائل به لغویت این احادیث و قاعده بشویم و این قابل قبول نیست.

پس اساساً مقصود از طهارت ظاهری این است که همانگونه که این شخص اگر طهارت واقعی داشت می توانست نماز بخواند یا می توانست با لباس مشکوک الطهارة نماز بخواند؛ اکنون که طهارت ظاهری دارد نیز می تواند آن اعمال را انجام دهد.

آن گاه این سوال مطرح می شود که پس چرا طهارت واقعی شرط شده است؟

اگر بگوییم شارع چیزی را به عنوان طهارت ظاهری جعل کرده که همان خصوصیات طهارت واقعی را دارد، معنایش این است که از یک طرف قاعده «کل شی طاهر حتی تعلم انه قدر» در مقام جعل طهارت ظاهری است. لذا باید گفت: شارع طهارت واقعی را شرط نمی داند، بلکه طهارت ظاهری را شرط می داند؟ حق این است که بگوییم شرط از دید شارع همان طهارت واقعی است ولی علت بیان قاعده طهارت این است که امتناناً و تسهیلاً علی المکلفین طهارت ظاهری را هم کافی می داند. پس «کل شی طاهر ظاهراً حتی تعلم انه قدر» یعنی هر چیزی که شک در طهارت و نجاست آن کنیم، طهارت ظاهری دارد تا علم به نجاست آن شی پیدا شود. و این از باب امتنان و تسهیل بر مکلفین است.

«الحمد لله رب العالمین»